

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

خود اخرج نمایند و آنرا بقل اورند در اینوقت دیسیس یکی از اکا برانی سیلی بود و مردم او را با صابن  
 و صافت عقل ستوده میداشتند و امری را میاورا مطمح و منقاد بودند از میان برخواست و بزرگان مملکت را انجمن کرده  
 بایشان گفت که فزون طلبی و تعدی مردم کرج از آن زیاد است که کس تواند روزی بسوزشت کنش تا کرج  
 در امور از تحریک نیامینست نخت با مردم بمبارا شود و چون عداد قنات خویش کردیم بدانچه بر نیامینست صنادید انالی سیلی او را  
 تحسین کردند و گفتند آنچه صواب ذاتی و فرمان دبی ما را گوش بر حکم تو خواهد بود پس دیسیسست مجددا با مردم کرج کار مصالحت  
 استوار داشت و بدستاری رسول و رسایل بنیان مودت و موالات را محکم فرمود و به تربیت اهل حرفت و صناعت پرداخت  
 و بزرگان اینطایفه را راهی شکت و شام می خورد تا مردم از بسوی بختاوشا فتند و انوه شده آنکا کشتبهای بزرگ  
 اشراف فرمود که پنج مرتبه بزرگیکه بود چون یک با قوت کشت حکم داد تا مردم سیرکس و دیگر امصار حاضر شدند با  
 فرمود که مردم کرج را از روز نخت با اهل قرق خصوصت بوده و بفرمان لوکتیران بر منع ایشان بر خاسته اند و دست  
 در خاطر دارند که مردم سیلی را که با اهل قرق طریق مودت سپارند از میان بر گیرند تا انجاعت ضعیف شوند و دلیل ازین  
 آیند اکنون اگر روزی چند مقصود ایشان تا خیر اقامت از آن درست که بلای طاعون گرفتار شدند و اگر با سپاه  
 این اراضی را ویران ساخته بودند اکنون باید در دفع سپاه کتج که در مملکت بار خند انداخته و وطن ساخته اند کجبت بود  
 از آن پیش که ایشان تمامت این اراضی را فرو گیرند و ما چاره مانیم مردم سیلی گفتند که ما را تا جان در بدن باشد  
 بصلاح و صواب دید و جنگ کنیم و نام رفته را باز آوریم پس حسی عظیم انوه شدند و شیخ و تیر بر گرفته برای مردم کرج که در شهر  
 سکون داشتند در آند دست قتل و غارت کشیدند بر کرایا فشتد بکشتند و اندوختند او را بر گرفتند آنکا کس کرج  
 فرستادند و بزرگان شورتخانه را آنگی دادند که آنکان که از جانب شما در این مملکت سپهسالار است و لشکریان او بود  
 جو رکیش و ظلم اندیش اند ایشانرا از مملکت با بسوی خود بفرستید و اگر نه بجای را عرضد بلاک خوایم ساخت یا خود کشته خوایم  
 این رسول را بسوی کرج کسل ساختند و از انوشکری چون ریک پان فراسم کرده بکار شهرتیا آند و آن بلده با  
 محاصره نمودند آنکان در حفظ و حراست آن شهرت بکوشید که آلات حرب و سلاح جنگ که انباشته بود در دست بر نشود  
 تا هیچ میزند بود چه دیسیس با چرخ و آلاقی که مرتب داشت کافی نصب کرده بود که دو هزار تیر یکبار از آن کشتد و میش  
 و منجبتی در کنار باره قناب ساخت که یک کشت آهن مانند سرکا و از آن آویخته بود و آنرا بدستاری ضباب و چرخ پاره  
 ذرع یکجا نب کشیده را میگردند تا بر دیوار قلعه کوفه لشی ضرب میساخت عاقبه الامر با غلبه و یورش قلعه قناب را فرود گشتند  
 و لشکریان کرج را بقل آوردند که جمعی که خود را بعد ایشان رسانیده پناه جسته آنکان از آن کیورد فرار کرده با کرج  
 اندک بکار بچرا آمد و کشتی در شده بسوی کرج کجست تا تبه لشکر کرده از پی مکافات باز شود و دیسیس بهال که مرد  
 کرج بدست کرده بود بر لشکریان فتنه کرد و مردم را قوی دل ساخته تا روز جنگ پیش آید چنانکه در جای خود ذکر شد

در این کتاب از تاریخ کرج  
 و کتب دیگر که در این  
 کتاب مذکور است

طغان جماعت لاتین بر ولت روم خزار و صد و شصتاد و دو سال بعد از بسوط آدم قبود

بسیز لاین کروبی بزرگند از مملکت ایلیا و از روزگار ترکی نینس که ذکر عالش مرقوم شد سر با طاعت بزرگان روم  
 داشتند و ضلع بر ایشان میفرستادند پس از آنکه یکصد سال طریق چاکری سپردند و هر حکم که از شورتخانه روم صدور یافت  
 بر سر زدند سر بصبیان و طغان بر آوردند و سار مغالفت هر از کرده عثمانی که از جانب سر کنستان در میان ایشان میسر بود



## جلد اول از کتاب تاریخ التواریخ

اینست در جواب گفت که هرگز سر باختت شام فرو نداریم و یکدیگر نماندیم بوی شام فرستیم و زینهار نجویم و فرستاده او را خوا کرد  
پیش بران چون این خبر را ملکان رسید دور و نزدیک توخت کرد و هر روز جمعی کثیر از لشکر او بیلائی طاعون در گذشت و آنرا  
بن مردگان بوی لشکرگاه چنان شد که کس را طاقت تنفس نماند ناچار آمدند اندک که بجای بودند برداشته نمیشی راه فرآ  
پیش گرفت و مردم چار و علیل و ناتوان را بجا گذاشت صبحگاه مردم بی کس از شهر پروان شدند و ایشانرا فصل آوردند  
و برمال و خیل که از مردم کربتج بجا مانده بود برگردید بشهر درفشند اما آیلگان با آن مردم قبل کشتی در آمده راه کربتج پیش گرفت  
و از این خویش بخت و خدا بان خود را بجای دشنام گفت و مردم سیلی دیگر باره از سیرا کس پروان شده از و بنال و بشافشند و بخت  
که از او بجا مانده بود بابت بخت تصرف در آورده اند و اگر نه آتش در زد و بپوشند مع اقصه چون آیلگان کربتج رسید از غایت خشم  
با یکس سخن گفت و با خانه خود در بر روی خویش بر بست و زن <sup>مردان</sup> را نیز از دخول منع فرمود و پس از روزی چند با ک  
سکر بدست خویش خود را بگشت و چون آن لشکر که با وی مغرب سیلی کردند و با طاعون هلاک شدند جمعی کثیر از مردم مغرب بودند  
بعد از هلاکت آیلگان و ضعف دولت کربتج امالی اترقیه و دیگر اراضی مغرب کفشد چند ذیل و زبون مردم کربتج توان بودند  
اینک جمعی کثیر از مردان ما را سیلی فرستاده هر چند هلاک و مار و اشکشان کینه بایدا از ایشان باز بست و کینگری لایق داد  
و از این پس آسوده نشست این کفشد و لشکر عظیم فرستاد کرده بسوی کربتج تا شن بر دند و شتر و نس را که در وسط راه بود کفشد  
و قتل و غارت نمودند و از آنجا کعبه داده بجوانی کربتج آمدند مردم کربتج بخت تبریدند و بخدای خود پناه حسند و اطفال خویش را  
در راه خدا و ندان خود قربانی نمودند و بیخ بلا از ایشان کند و از این روی که سپاه مغرب رها و شایب با سلطان بود بگو گاه  
سخن میباید قابل و آرای متشکله میرفت با اینکه دوست بزرگ مردم مبارز فرستادند کفایت امور خویش توانستند کرد  
از عدم قوت و ملود متفرق شدند و پس از روزی چند باطن خویش مرجت کردند مع زکنت امالی کربتج از بوی جهان کبریه  
فرهنگشند و بعد از مدتی اندک پسر گوزرا که گوثانی بخوانند در شور تخانه حاضر کرد و کفشد اکنون که پدر تو و داع جهان گفت  
جاء و مکانست او تراست تجزیه سپاه کرده بجان سیلی مغرب و آب رفته را بجوی باز آور پس گوثانی مرتبه سپهسالاری پادشاهی  
روز جنگ فرستاد که بسوی سیلی مغرب که دو چون بدان اراضی رسید کس بسوی دینستین فرستاد که چون کار بر ملکان شکست  
و از تو صلح جوی گشت از دشواریت پروان شدی و چنان اندیشیدی که جان را همیشه کار پکت نسیمت اکنون روز مکانات  
فرار سیده یا شهر را با سپار و طریق طاعت پیش گیر و اگر نه از در مصاف پروان شود دینستین چون این خبر شنید سازمقا طر  
داد و دینستین را که یکی از خبرالان بزرگ بود سپهسالاری داده با سپاهی آراسته بداند لشکر بیکانه پروان فرستاد و کثرتین  
در برابر گوثانی آمده صف راست کرد و جنگ در پیوست در جنگ دینستین بستین با چارده هزار کس از ایل پیر گتس عرضند هلاک  
و و مار آمد و کار بر مردم سیلی گشت ناچار از در مصاف پروان شدند و چنان کلمه کردند که بر شهر که سپاه کربتج از دریا  
سیلی شکر کرده بیم درخت فرمان ایشان باشد و یک گور تومان زده خالص نیز تسلیم گوثانی کردند که از مخارج جانب  
زیان ندیده باشد انگاه گوثانی فخر کرده بسوی کربتج مرجت کرد و مردم او را استقبال کرده محترم داشتند و روی  
چند از این برگذشت که طاعونی شدید در کربتج افتاد و مرضی عارض مردم گشت که مغزهای ایشان بر میان شد چنانکه  
تیج بر کشیده از یکدیگر همی کشند و چنان می پنداشند که دفع دشمن میکنند و از این فرسند مردم اراضی مغرب و ایل <sup>کربتج</sup>  
بناظر رسید که سر از خبر طاعت ایل کربتج پروان کنند و فغانی کرده بپسندند چون این دایره در کربتج زیاده نباید

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

دیگر باره از درضاعت پرون شدند و از کرده استخار و استسقام نمودند و در این وقت دین پستین در شهر کس و دین جهان گشت و فرزند او را که هم دین پستین نام داشت بجای او گذاشتند و او را بفرمانگذاری برداشتند و این همان است که افلاطون را اسیر کرده بفرستند چنانکه در قصه افلاطون مرقوم شد

۵۱۸۵

ظهور میانس حکیم پنجم هزار و صد و هشتاد و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

میانس از جمله حکمای اراضی یونان است و بیشتر در فن ادب و خطابت که مفید اقناع است بیخ برده و از خطبای بزرگ یونان شمرده شده و تحصیل فن خطابت در حضرت غرابیست یعنی نواد که شرح حالش مذکور شد و چون فن خطابت را تکمیل فرمود با خود بر سراجرتی که تخی تعلیم معین مقرر داشت به خدمت خطابتی که در دو چون تفصیل این سخن در قصه غراب شرح گشت دیگر از زحمت گران و اطباب اصحاب است

۵۱۸۵

ظهور ابلیونیوس حکیم پنجم هزار و صد و هشتاد و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

ابلیونیوس از اکابر حکمای فلسفه و صنایع و علمای مبدع است و در فنون ریاضی در بکمال داشته و او به ابلیونیوس که مشهور است علی الجوار مصنفات دی کتاب مخروطات است محتوی بر بیست مقاله چهار مقاله اول را احمد بن موسی بن بلال ترجمه نموده و سه مقاله آخر را ثابت بن قره ترجمه گشته و دیگر از تصانیف وی کتاب قطع المخطوطه می باشد است که هم ثابت بن قره شرح کرده و کتاب در نسبت محذوره و کتاب قطع التلویح می باشد و کتاب تذکره در ایرتنامه از مصنفات اوست و ثابت بن قره گوید او را معانی است در بیان آنکه هر دو خط که از سب و واحد اخراج شوند بر زاویه کمتر از قائمه بالضرورة آن خط سگانه یکدیگر خواهد شد

۵۱۸۷

جلوس دانک در مملکت چین پنجم هزار و صد و هشتاد و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

جان دانک نام پادشاهی بود که از اولاد جوجوانک که در مملکت چین مرتبه خاقانی یافت و برادر که جهانانی نشست مردی عاقل عادل بود و با جمهور لشکری و رعیت برقی و مدار امیرش و همه ساله خراج مملکت خویش را از آنجا در گاه بهمن بن هفتاد یا رسیدشت و هفتاد و استظهار او امیدوار بود چون مدت پست و شش سال در مملکت چین بود و این وقت و خاقان حکومت کرد کار بفرزند خود کرد که داشت و بگذشت

۵۱۹۵

ظهور بولس حکیم در یونان پنجم هزار و یکصد و نود و پنج سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود

بولس از جمله حکمای یونان است در کتاب عقل که نگاشته این کتاب مبارک مطالعه نموده مرقوم است که انا بولس صاحب کتاب است و در بعضی از نسخ مرقوم است که انا بلیناس صاحب لاجیب و آنچه معلوم شده آن کتاب از مصنفات بلیناس است با بولس و در فن طبیعی از دیگر فنون حکمت فزونی داشته و از فن قلب نیز بهره ور بوده انا اطبا اورا ضعیف الرای دانند و از طریق در کتب طبیعیات خویش سخنان و را به بر این واضحه رد نموده و باین بولس نیز پرویی از سطر کرده و هر سخن که بر بولس نگاشته توضیح فرموده و سخنان بولس را مردود و دشمن کرده

۵۲۰۸

ظهور یونیوس حکیم پنجم هزار و دو صد و هشت سال بعد از سقوط آدم بود

یونیوس از جمله حکمای یونان است و از فنون حکمت او را بهره کافی بود چنانکه در عهد خود از بولس صاحب کتاب نگاشته و جناب او کتاب طابان علم بود و سخنان او در میان فاضل و عام شهرت تمام داشت گویند عصبی عصب را در طرفی کرده

در این کتاب از جمله حکمای یونان است و بیشتر در فن ادب و خطابت که مفید اقناع است بیخ برده و از خطبای بزرگ یونان شمرده شده و تحصیل فن خطابت در حضرت غرابیست یعنی نواد که شرح حالش مذکور شد و چون فن خطابت را تکمیل فرمود با خود بر سراجرتی که تخی تعلیم معین مقرر داشت به خدمت خطابتی که در دو چون تفصیل این سخن در قصه غراب شرح گشت دیگر از زحمت گران و اطباب اصحاب است

جلوس دانک در مملکت چین پنجم هزار و صد و هشتاد و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

ظهور یونیوس حکیم پنجم هزار و دو صد و هشت سال بعد از سقوط آدم بود

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

چون کوشش می و کف بر انداختی و فرو نشستی با کوزه گلو بسته شراب ناب حاصل نمودی و سر آنرا نگشودی مگر بشکام حاجت بجا یاری

با ده تقویت قلب و دماغ فسر بود

۵۲۱۳

جلوس سلو و انک در مملکت چین پنجزار و دو سست و سیزده سال بعد از سبوط آدم بود

سلو و انک بعد از عان و انک که شرح حالش مرقوم شد تحت سلطنت برآمد و مملکت چین را تحت فرمان آورد وی پادشاه  
سیم است از خاندان جو و انک که سلطنت چین یافت علی ایچنگ چون کار سلطنت با او راست شد و لشکری و رعیت نظر  
او نهادند تا بحضرت همن بن اسغدیار که در این وقت سلطنت ایران داشت گناشت و برخی از ایشان فیضه که از پدر  
گذشته میراث داشت بسوی او فرستاد و اظهار عبودیت و پا کردی نمود و چنان کرد که همه ساد خراج مملکت را فی نعمت  
سفر او عمال بحضرت فرستد همن نیز فرستادگان او را گرامی بداشت و باینیل مقصود رخصت مراجعت داد و سلو و انک  
بعد از رسیدن بجایت شاد شد و آسوده خاطر بکار سلطنت پرداخت گویند سلطانی مبارک قدم بود در روز ولادت او  
بعد از آنکه روزگاری در از خراج و مبالغ از رشحات سحاب بی بهره بود بارانی شدت بارید و مردم چین آنرا بفانی نگویند  
ذات هفت سال پادشاهی کرد و همن شکام رحلت از دنیا ولایت عهد با فرزند خود هون سینک و انک گذشت و گذشت

سلو و انک

در تاریخ چین و تاریخ جهان

جلوس نور در مملکت هندوستان پنجزار و دو سست و سیزده سال بعد از سبوط آدم بود

نور سب از بزرگان کایون داشت چون بر دیو بشوید و او را اسیر کرده جموس بداشت بر تحت سلطنت برآمد و مملکت هندوستان  
تحت فرمان آورد چنانکه در قصه دیو مذکور شد از دار الملکت قوزج ساز سپاه کرده باراضی بنگ آمد و کار آن مملکت را بنظم  
کرد و از آنجا بالشکر فراوان بهامت ممالک هندوستان عبور نموده بر تق و تق عتات ملکی پرداخت و تا کن روزی خنجر را  
بزرگ حکومت آورده در بر محل عمان خویش را بگناشت و پادشاهی جلیل ایشان گشت و آن گنبد و تندر سلطنت بدست کرد  
که مکتبی با سلاطین ایران گناشت و آن خراج که لوک هند افا در گاه پادشاه ایران میداشتند قطع نمود چون این واقعه  
او اخذ دولت همن بود نور از کفرین عمل مصون ماند تا نوبت سلطنت با سکندر روی که شرح حالش مرقوم خواهد شد رسید بعد از  
تغیر مصر و باطل و غلبه بایران عزم تسخیر مملکت هندوستان نمود و پیشینون را که سرداری نام بردار بود فرمود تا همی از مردان  
دلاور پیشرو سپاه باشد و بر رودخانه انک جبری بند تا باسانی از مملکت پنجاب عبور کرده باراضی هندوستان در آید و آنجا  
نور در حدود پنجاب زمین داران چند منصوب بودند که هم از آنجملگی فور نام داشت که فرکیان او را پورس خوانند  
و دیگری گنگسن بود در میان پورس و گنگسن پوسته خصومت و معادات بود و گنگسن قوت مقابل با پورس نبود لاجرم  
چون لشکر اسکندر نزدیک شد پیشگی در خور خدمت سکندر ساز داده باسی زنجیر فیل و پنجه تان پاینده و مفصل کس سوار بخت  
او پوست تابست ظهار او پورس فرونی جوید تا چون اسکندر رسید پورس ساز سپاه داده در اراضی پنجاب جنگهای مرده  
کرد چند آنکه پیران او با بسیجی از لشکرانش مقتول شدند و خود از میدان جنگ فرار کرد و اسکندر او را استمال کرده بدرگاه  
آورد و حکومت آن اراضی که داشت بعلاوه بلاد و امصار دیگر با او تفویض فرمود چون این خبر بفور رسید باستحسان تمام  
لشکری نامحسور بر آورده بسر قد پنجاب تاحش و با اسکندر و مصاف داده مقتول گشت و چون تفصیل این احوال غیرت قصه  
اسکندر مرقوم خواهد شد طریق احتضار سپردیم مع القصد بعد از قتل نور اسکندر پورس را مورد اشفاق و الطاف داشت  
و حکومت آن اراضی را با وی گذاشت و میان او را با گنگسن با صلح آورد و گنگسن پسر را نیز پذیرفت که از زمین داران

۵۲۱۳

نور در مملکت

در تاریخ هندوستان و تاریخ جهان

دکتر

## وقایع بعد از بسطو آدم تا هجرت

دکن بود و فرمان پدر خود پدر با خدمت اسکندر شاف و پیوسته در دکن زمین داران بزرگ بودند که فرمان سلاطین میزد حکومت آن اراضی داشتند مانند کلچند که بلده کلبر که را بنا گذاشت و مریچ چند که قصبه مریچ را آباد ساخت و یکی چند که بلده پیمان که از آثار اوست و دارالترجیح که بانی دکن است مع القصبه بعد از قتل فرسینا چند پادشاهی باث

چنانکه در جای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

۵۲۱۴

ظهور بر قتل حکیم در یونان پنجاه و دو سال بعد از بسطو آدم بود

بسیج

بر قتل از جمله حکمای یونان است و در حکمت الهی دلی روشن و خاطر صافی داشته و در بعضی از مسائل حکمیته با ابنا ذقلس که شرح حکمت مرقوم شد موافقت نموده چنانکه ابنا ذقلس گوید اول این عالم محبت است و غلبه وی گوید اول این عالم محبت است و منار همدوم از سخنان اوست که فرماید اول و ایل نور حق است و در کفیشود از جهت عقول با بعلت اینکه ابداع کرده است عقول را از نور و اوست که حق و محیط است همیشه را لاجرم هرگز محاط نخواهد شد

۵۲۱۵

ظهور اقلیدس صوری پنجاه و دو سال بعد از بسطو آدم بود

بسیج

اقلیدس از حکمای بلده صور است و آن شهریت در کناره بحر شام و جنابش را اقلیدس بنامند مع القصبه و اول کسی است که فن ریاضی را در ذیل کتب مندرج فرمود و در آن ساحت و کتابی در علم هندسه نگاشت و نام خود بر آن گذاشت که هم اکنون در میان طالبان علم مشهور و متداول است و بسا از حکمای روم و موبدان ایران بر آن کتاب شرح نوشتند و اقلیدس را ستایش کردند نام وی چنان بلند شد که حکمای یونان بر ابواب مدارس خود نقش میکردند که هر که مرتاض باشد بدرسه مادرش نشود و غرض ایشان از این سخن آن بود که هر که ندیده باشد کتب اقلیدس را بدرسه در نیاید که درخور انجمن نیست و از مصنفات اقلیدس است اول کتاب مناظر دوم کتاب مفروضات سیم کتاب تالیفات القون چهارم کتاب ظاهرات پنجم کتاب اثبات مناظر ششم کتاب معیضات هفتم کتاب قسمت که ثابت بن قره اصلاح آن کرده هشتم کتاب قانون نهم کتاب نقل و خفت و هم کتاب اقلیدس که مرقوم شده است و دیگر منسوب باوست که بعضی آنرا منقول دانسته اند اول کتاب نغم معروف بکتاب موسیقی دوم کتاب ترکیب سیم کتاب تکلیل یعقوب بن اسحق کندی در رساله خویش مرقوم داشته که مردی از بزرگان یونان زاد و کتاب از مصنفات ابلونیوس بنام است فادد صنعت اجسام غمسه و در یونان کسی را نیافت که آن دو کتاب را بداند و از روی یونانی ترجمه کند پس کس بلده صور فرستاده از اقلیدس درخواست نمود که آن کلمات را ترجمه روشن فرماید اقلیدس مقدمه ذکر نمود و از آن پس معانی کلمات ابلونیوس را روشن ساخت و مقالات میفرمود که با اقلیدس نمیکنند جارت از آنست و دو مقاله دیگر بر آن کلمات افزود و مرقوم داشت در آن چیزی که ابلونیوس یاد کرده بود در کلمات نسبت بعضی آن محبتات به بعضی دیگر و کندی در رساله اغراض کتاب اقلیدس آورده که این کتاب از مصنفات ابلونیوس بنام است و اقلیدس بر حسب خواهش یکی از بزرگان میزوه مقاله آنرا تفسیر کرد لاجرم این کتاب منسوب بدید و بعد از آن استغلاوسس که شاگرد اقلیدس بود چنانکه ذکر عالش عنقریب مذکور شود مقاله چهاردهم و پانزدهم را از کتاب اصل پیدا کرده ترجمه نمود پس اقلیدس چیزی بر آن کتاب نیفزوده است و ابوعلی حسن بصری ساکن همدان این کتاب را شرح کرده و هم منسوب با بن پشم است و مقاله هاشم آن کتاب را ابلیناس حکیم که قصه آن خواهد شد شرح کرده و پس از وی از لغت یونانی عبری ترجمه کرده اند و همچنین تاضی ابی محمد بن عبدالباقی بغدادی شرحی

شرح اقلیدس  
 در ریاضیات  
 و منار همدوم  
 از سخنان اوست  
 که فرماید اول  
 و ایل نور حق  
 است و در کفیشود  
 از جهت عقول  
 با بعلت اینکه  
 ابداع کرده  
 است عقول را

## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

معروف بقاضی پاستان متاخره را شرح کرده و علمای فرنگستان نیز بر آن کتاب شرح شده و دارند و بسپهان جوهری شرحی بر آن کتاب نوشته و نامانی متاخره را شرح کرده است و این چنین از نقل نموده و ثابت بن قره اصلح فرموده و این ندیم گوید متاخره را از نقل ابی عثمان در نزد علی بن محمد عمرانی در مصلح دیده و او توضیح فرمود فی را نیز بر آن کتاب شرحی است و او هم شرحی نیز تمام شرح کرده و ابوالوفار اشری تمام است و زید بن علی نه متاخره و سخن از متاخره را شرح کرده و ابویوسف داری متاخره را برای ابن عمید تحریر نموده و حجاج بن یوسف بن مطر کوفی کتاب فلیس را یکبار برای یارون و یکبار برای نامون نقل کرده و این نیز زیاد و معتد افاده مع الفضا از سخنان اقلیدس است که فرماید الخط بندتد روحانیه طهرت باکت الحمانیه و فرمود بر هر چه از خود شود با بر و همول مثل آن دست داری یا تحصیل چنان در قدرت با زوی تو نیست در هر حال درین خوردن و اخصوس دانستنی سوزنخند و گفت بدتر مردم کسی است که سب مؤمن بچکس را مقصد اند و بچکس نیز سب این نوی که او دارد بر او اعتماد کند و گفت میان برادران خصومت میفکن چه ایشان با مذکوبه بصلح کرایند و در میان زبان کار و شرمسارانی که بندگی با او گفت که من چندان بگو شتم که ترا از حقیقت حیات عاری سازم در جواب وی فرمود که من چندان جهد کنم که با آب نجاست و مهربانی آتش چشم ترا فرو نشانم

غور تو خنوس حکیم چمنزار دوست و سازنده سال بعد که بسبب آدم تم بود

۵۲۱۶

نی تو خنوس بن اعازن پدر در مطاها لیس است که غنیر سب شرح حالش مذکور خواهد شد و نسبت دادند و سوی باطلیوس پیوندد چنانکه باطلیوس در کتاب خود بنمونه اش را فرموده علی بجمه نی تو خنوس در فلسفه پروی قضا غورس میگردد چندانکه یونانیان او را قضا غورس ثانی میگویند و او تحقیقات دست که فرموده بمادی دو هست یکی خلا و دیگر صورت اما خلا مکان بیگانه است و صورت فوق مکان و خلاست و از این دو ابداع شده اند موجود است و هر چه گوین شده است از اینها هم مرتب میکنند اینها پس از این دو هست بمادی و بی این دوست معاد و در این رای مخالفت کرده است حکمای مقدم را و عالم را نیز حادث دانند و جنابش روز کاری در حضرت غیب که پدر اسکندر یونانی است بنفین بجا است شمول بود و روز کاری نیز در قدرت خاطران تحصیل میفرمود کتاب رسا طبعی در علم عدد و کتاب غنم از مصنفات وی است

تیسر بلده خرتیب بیت مردم روم پنجاهار دوست و سازنده سال بعد که بسبب آدم تم بود

۵۲۱۷

از این پیش مردم شد که قبیله لایق با دولت روم بشوریدند در این وقت مردم بر خیزت که شهری از ارضی لایقین است بنام خرتیبه عزیم کردند که بشور روم تا من کنند و آن بلده را بعضی قتل و غارت در آورند پس لشکر با فراسم کرده با عددی که بسیار بود و در آن بزرگان شورتخانه چون از آمدند ایشان آگاهی یافتند گفتند چاره این کار چیست پس گفتند که ترا کرد پس دیگر باره در فتنه او را از راه نگاه دعوت کرده ساز و برگ جنگ بدو سپردند و گفتند سپاه خویش را برداشته با استقبال جنگ پرورن شود و برابر مردم لایقین صف دست کرده جنگ به پویست و در حلقه نخستین ایشان را شکست و از دنبال انجامت همی تا شد مردم مرکب همی سپهر مباحث تا بکنار شهر پخت آمد و آن بلده را محاصره نمود و پس از روزی چند یونانی و غیره شورش مردم لایقین بر نهاده و دیگر باره بطح و متعا و دولت روم شدند پس گفتند انجامت را از آن دولت و پان حکم کرد که دیگر حصیان و طغیان تو زود خسران آن ملک است را که بنا بر افاده بود که در باره فتح و نصرت عزیمت هم فرمودم مردم او را پذیره شدند و عظیم لشکر گذاری نمودند و گفتند پس از ورود با عزیمت فرمود که کار با ایتان کند تا بشکل بدست خرد

۵۲۱۶  
 غور تو خنوس حکیم چمنزار دوست و سازنده سال بعد که بسبب آدم تم بود

۵۲۱۷  
 تیسر بلده خرتیب بیت مردم روم پنجاهار دوست و سازنده سال بعد که بسبب آدم تم بود

# وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

۵۲۱۸

ظهور اسلاوس حکیم پنجاه و دو سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود  
 اسلاوس از جمله سنان و فلسفه و بزرگان هند است کتب معارف و کشف حقایق در خدمت اقلیدس صوری فرموده و تفصیلاً  
 نیکو از وی یادگار مانده از جمله کتاب جبرام و ابعاد و کتاب مملوح و غروب از مضامین است و از کتاب تئیدس مقدار چهارم  
 و پانزدهم را وی اصلاح نموده گویند اصل آن کتاب از ابولونیوس حکیم است و سیزده مقاله از اقلیدس از لغت رومی  
 یونانی آورده و دو مقاله در اسلاوس ترجمه نموده چنانکه در مقاله اقلیدس مفصل مرقوم شد نظیف مترجم کوی مقاله عاشق اقلیدس  
 بلغت رومی یافت شد چهل و یک مقاله از آنچه در میان است در آن مقاله ثبت بود و آنچه در میان است یکصد و نه مقاله است

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

۵۲۱۹

نزاع میان مشورتخانه و عدالتخانه در روز دویست و نوزده سال بعد از سقوط آدم بود  
 میان بزرگان مشورتخانه و عدالتخانه در روز دویست و نوزده سال بعد از سقوط آدم بود  
 عدالتخانه جانب رعایا را حمایت میفرمودند و در فزون طلبی سراج دادند مال دیوانی زیاده از قرار معین سرکنسلان را است  
 می نمودند در این وقت در میان این دو طبقه کار از مباحثه و مناظره بجای آمد و مقاله انجامید عموم رعیت با شاق امرای عدالتخانه شورش  
 و از آن سوی سرکنسلان سپاهیان را برانگیختند کار به آویختن خون ریختن و قتل و غارت کشید و در این فتنه گروهی از مردم پیر  
 ماتحت و تاراج صاحب زر و مال گشتند و بعضی بی سپهرند و غارت شده مجروح و سبک شدند عاقبت لاهراعیان و شهرهای روم  
 بر نعمت تمام برد و طبقه را بجای خود نشاندند و صلح آتش بین کردند

۵۲۲۰

ظهور مسران کابن و طرفه انچه پنجاه و دو سال بعد از سقوط آدم بود  
 عمران برادر عمرو بن عامر زبیر است که شرح حالش در جای خود مذکور و مرقوم شد و در فن کمانت مهارتی تمام داشت طرفه پنجاه  
 بود از قبیل حمیر که هم کابن بنعجب بود و این برادر مدینه را رب سگون داشتند و لازم خدمت عمرو بن عامر زبیر بود  
 چون هنگام ابتلای انالی آن اراضی شد و زمان خرابی سیل عرم نزدیک آمد نخستین عمران با خدمت برادر پوشت او را  
 از فرود شدن بلا آگهی داد و از پس او طرفه پنجاه در رسید و عمرو را از داپه سیل آگهی بخشید و با شاق عمر و بر سر دست  
 آمدند و نظاره کردند که موشها پارهای سنگ را که پنجاه مرد زور او را توانند حمل و نقل کرد از بنیان سد برکنده بود  
 می گفتند این واقعه عمر و را پیشی بود پس اموال خود را فروخته از مار بکوی داد و مردم آن اراضی نیز متفرق شدند عمران  
 با طایفه بنی لاهر در اراضی که سکون اختیار کرد و عمرو بشم آمد چون تحصیل این اجمال در شرح قصه سیل عرم مرقوم خواهد شد  
 در این مقام از اطلبان جناب واجب بشیر دم

۵۲۲۱

جلوس هوین سینک و انک در مملکت چین پنجاه و دو سال بعد از سقوط آدم بود  
 هوین سینک و انک نام پادشاه سی و چهارم است از خاندان جووانک که بعد از پدر بر کرسی مملکت جلوس فرمود و در  
 بالطف و اشفاق خسروانی امیدوار ساخت و بر آیین آبا و اسلاف خود بعد از شاکونی هندی پای شکست لاکون  
 که شرح حالش در مقاله دین و انک مذکور شد پیغمبر میدانت و بر شریعت او بنیست و خراج مملکت را همه ساله ارسال  
 درگاه هین بن افندیار میداشت و در سال پنجم سلطنت او هین و داع جهان کعت و جان بسرای دیگر کشید و دست  
 سلطنت هوین سینک و انک در مملکت چین شش سال بود  
 خرابی سیل عرم در مملکت سیان پنجاه و دو سال بعد از سقوط آدم بود

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

۵۲۲۱



## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

مارب نام شهریت از اراضی سبا و از آن <sup>بلده</sup> تا صنعاء که دارالملک مکتب من است سه روزه راه است و سبب آبادی شهر مارب سبب آنست  
 که نعمان الاکبر در آن اراضی بسیار نمود چنانکه در ذیل قصه او مرقوم استیم و بعد از غلبه و مقدار بکیر از اربابان کردیم علی بکلا از آن آنها  
 که از بقعهای سبعمریان داشت چندان اراضی سبا آبادان شد که از دو سوی شمس مارب در فستانی بر آوردند که ده روزه راه  
 مردم در ظل تجارت عبور میکردند چنانکه روی خورشید را نمیدیدند کما قال الله تعالی لقد کان لیسبأ فی منکبنا من آیه غنای عین  
 و شمالی و همچنان در اراضی سبا چندان دیده و قریه با دیده آمد که مردم مارب چون بشام سفر میکردند تا در دردی می کشیدند  
 دردی می نمودند چنانکه خدای فرماید وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا رَبُّكُمُ الرِّزْقَ مِنْ رَبِّكُمُ الْمُنِيمِ  
 فیما نیایی و آیات آرمین پس غنمای آنجماعت قدر این نعمت ندانند و آفاق طغیان و ناسپاسی نمودند و کفند در میان ما  
 مساکین این بلدی بیسج فرق باشد چه در معابر و منازل یکسان باشیم و هر دو بی زحمت بقریه در شوم و نزل تنایا هم یکو آن بود  
 که اینهمه آبادی در معابر نباشد تا غنمای را اسباب حشمت و ثروت آشکار شود و هزار نیز مقدار خویش را بداند تا قول آرزو  
 باندین انصارنا و ظلموا انفسهم و کفران نعمت آنجماعت را بدت انداخت و در این وقت فرما گذار مارب از جانب کلکیر  
 پادشاه مین عمرو بن عامر فرقیاب بود و شرح حال ایشان از پیش گذشت روزی عمران و طرفقه ایخبر که در فن کهانت دستی تمام  
 داشتند چنانکه در ذیل قصه ایشان مرقوم شد با خدمت عمر آمدند و عرض کردند بعلم کهانت و فرست دانستیم که این شهر را  
 خواهد گشت چه در این بلد که از لطافت هوا پرگز بود امراض یافت نشد و قتل و تبه کس ندید و غمک در آنها بر نگریه  
 با دیدن ما اکنون بعضی جانوران معاینه میشود که بر وبال خرابین شهر دیلی روشن است آنگاه عمر و او را برداشته با برت آمدند  
 و عمر و نظر در آن بگیرند و مشاهده کرد جانور را که صورت موش داشت و جبهه خنجر و با چنگال خار را شکاف سنگ از میان  
 آن سبزه آورده سینه از آن در میگردد و پاپایا پیکسوی اکلند چنانکه چاه تن مردوز و آرمای یکی از آن سنگها را حمل و نقل  
 نتوانستی که چون عمر و این حادثه بدید بدانت که عنقریب شهر مارب اینندام پذیرد و اراضی سبا ویران افتد از طرف  
 شوال کرد که هر روز این سبزه خیزد و این شهر ویران کرد و عرض کرد که از امر در تابست سال دیگر این بسیار غریب خواهد شد  
 اما از روزمان مین را شوا هم معلوم کرد پس عمر و بدانت که بلانی از آسمان فرود میشود و آنرا بحیات و حصافت نتوان  
 باز داشت و شعری چند در وصف آن جانور که مشاهده کرده بود انشاد فرمود در اتم حروف چون آن اشعار را تمیز این  
 این قصه میدانت بر کاشت اجوزة عمر و ابقرت افرا غازی زینة ألم من جرد کفیل خنجر الالبسم  
 او تیس صریم من افاز یقی الغنیم یحب قطرا من جلا یبید اعیرم که محالیث و آنیاب فطم مع بقصه عمرو  
 آن راز را از مردم پوشیده داشت و فرزند خود مالک را حاضر کرده با او گفت ای پسرک من آگاه باش  
 که این شهر ویران خواهد گشت و این خانه و قریه و مزارع و مراتع که ما داریم عرضه انما و انهدام خواهد شد اکنون  
 چاره آنست که بزرگان مارب را بجنم کرده در میان ایشان من با تو مجادله آغازم و تو با من نیز در آویزی و پیش از آنکه  
 پس من اینوا قدر دست آویز کرده اطلاق خود را بمرض پنج در آورم سخن بر این نهادند و از کنار سد بسوی شهر آمدند و روز  
 دیگر عمر و بزرگان مارب را بر سیم صیافت دعوت کرد و آنگاه که مردم انجنم شدند با مالک سخن بگفتند انداخت و فرزند را  
 در میان انجنم خوار ساخت مالک نیز بر آشفنت و با پدر بدگفت عاقبت از امر کار بضرار بر رسید پس پدر با سنگ و مشت یکدیگر را  
 کوفتند بعد از این کیر و دار عمر و سوگند یاد کرد که من با وجود مالک در این شهر نخواهم زیست و بفرود من خانه و اثاث

کتاب التواریخ جلد اول  
 تاریخ التواریخ  
 جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ



## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

سوالی میکردم که در سطوح حاضر نشید پاسخ نمیداد و ارقام حروف را از مقولات میزد و سکی لموظ افاد که وقتی عمر بن عباس  
بعد از مراجعت از مصر بهتسا حضور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله احتصاص یافت از وی سنوالم فرمود که بر پستید این امر  
عمر و عرض کرد که بر آیین ارسطو علیه القله انحضرت ویرا از چنین جبارت منع نمود و فرمود در این بیعتی صفتی نمود و فرمود  
علی بجلو ارسطو پیشوای حکمای ششین است و جمله حکما که بعد از وی ظهور یافته اند خوشه چنیا نخرمن اویند و او معلم مسیح  
علوم است و اصول حکمت نظری به چنان که شیاع است از مصنوعات خاطر اوست و از این روی او را معلم اول خوانند و علامه دینی  
در رساله های کل مرقوم داشته که ارسطو فرموده فاقهینی جو بتر من جو ابر الملوکوت یکثیر من العلوم خلقت لمن آتت قال تا طبائک  
و در کتاب انخوان الصفا که در است که چون در زاینچه طالع شخص کو کبی از کو اکب بد ربه اعلی باشد و دلایل علم و معرفت قوی باشد  
ممکن است که بعضی از روحانیات آن کو اکب با او سخن کنند با جمله چون افلاطون و دواع جهان کشف وی سی و هفتاد بود  
چه از بینه سناکی با خدمت او پیوست بعد از افلاطون در مدینه انکلی بنای در رسنه او و کجف مشکلات حکم و محصولات علوم  
پروا حش چون سالی چند بر این برگذشت قیلت پورا اسکندر که غفریب شرح حال ایشان مرقوم میشود از ما کادونیه تا به سوس  
ارسطو فرستاد که منت فدایم را پسری از ما بوجود آورده است در زمانی که شما در دنیا بوده اید و ما مطمن هستیم با نیکو شما  
ما در اجوی تربیت کنید که بجم نرا و او را پدر و محسم لایق مملکت ما کادونیه باشد پس واجب است که شما بجانب شهر شدن غفریب  
تا روز کاری در صحبت شما بر شود چون این نامه بار سطو رسید ما چار بار بر بست و بار اضی ما کادونیه آمد و بر بست اسکندر  
مشغول شد و او را از فنون ضیایل پاموش آنگاه روزی در انجمنی اسکندر را حاضر کرد از وی مسائل مشکله حکمیه را  
پرسیدن گرفت و اسکندر یک یک را بر قانون جواب کشت در این وقت ارسطو بجای نخستین او را خود را ساخت و طراش  
طول و آزرده فرمود چنانکه مردم انجمن او را بظلم نسبت کردند و بعد از خروج اسکندر از وی سبب این خست پدید  
در جواب فرمود که اسکندر کو دکی است در آغوش دولت پرورش یافته و غفریب بر ربه سلطنت ارتقا جوید خواستم  
مرارت فلم را با او پیشانم تا چون دست یابد باریت جو رو تعدی رواند از در روزی ارسطو از شاگردان خود  
یکت یک سنوالم میفرمود که اگر شمارا کار بکام شود روزمانه بر مرام افند در ازای تعلیم من چه بخرانگی و ایشان بر یکدیگر  
میگفتند چون نوبت با اسکندر رسید عرض کرد ای استادانیتد مرا بگذار که محوره زمین را فرو گیرم پس با تو آن  
کنم که از چون منی لایق چون تونی بود ارسطو فرمود اگر کردار تو تفرس منبوم که سلطنت ربع مسکون جونی ایکن  
آن فراست است حکام یا مث مع اقتصد چون اسکندر بر بر سلطنت بر آمد و از ما کادونیه بغرم جمانگیری پروا شد  
ارسطو از زحمت مغریتها جست و کتابی در حکمت عملی برای او نوشت مستقی به تتر اسکندر که راقم حروف را درین  
نگارش این کلمات مطالعه افاد و عرض ارسطو آن بود که این کتاب در حضرت تو بازای منت و خود در ما کادونیه  
توقف فرمود و بعد از حرکت اسکندر جوای شهر شدن ملایم طبع ارسطو نیفا پس از انجا کوچ داد و بشهر سن آمد  
و مدت ده سال در انجا سکون داشت و بتعلیم علوم مشغول بود شخصی کا بن که او را ماذن میگفت شد دل با حکیم بد کرد  
و با مردم کشت که ارسطو بدین است و روشش قراط دارد و پرستش اصنام را مگروه میسار و او را کفر این عمل واجب باشد و سبب  
از حوام با او موافقت کردند ارسطو از سخنان ایشان رنجیده ظاهر شد و از بلده اسن کوچ داد و به بلده اصطافیر که مستط  
اتر بس و بود نزول فرمود و بتعمیر آن مدینه پرداخت و طالبان علم را از هر جهت بهره مند ساخت تا روزگارش قریب پایانی

## وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

رسید بساحل دریای آندتا حقیقت جزو مدینه سلوم کند و در کشتن آن کتابی نگارند داخل محتمل حملت نداد و جنابش در همان ساحل بگریزد و در آنجا کشت و جسدش را شاگردان او باین صحنه سپردند و از پس مرگ او پیرگاه آنجا کشتند شکلش فادی در مقبره او حاضر شدند و بناظره و مباحثه برداشتند و آن دقیقه برایشان کشف تدی و گمان آن قوم چنان بود که زیارت تربت او موجب صفای ضمیر و سوره خاطر است و چون روزگاری بر این گذشت مردم صفا بساحل بگریز آمدند عظام ریم او را فرابسم کردند و در ظرفی از گداس نهادند در زمین امالیس دهن نمودند و آن موضع را برای مجلس شاورت مقرر داشتند و چنان میدانستند که در آن خاک عتول ایشان از کالی و فروعی حاصل میشود و از رطل پیری ماندستی بنیو ماخس که نام پدر ابراهیم و نهاده بود و دخترش داشت صغیره و مالی فراوان از روی بهره ایشان کشت و مدت زندگانی او در این جهان شصت و هشت سال بود و از مصنفات او یکصد و هشت کتاب و رساله با ماند و سبب ترجمه بعضی از آن کتب بلسان عرب و علم آن سده که سی مامون عباسی از سطور ادرو اب و دیگر بر سر نشسته و از وی خوبی تمام در دنیای مومن راه کرد پس پیش شده از او سنووال کرد که چه کسی در جواب کشت که من از سطور مامون شاد شد و عرض کرد که ای حکیم نیکو کدام است فرمود آنچه عقل بنیکوئی آن علم کند دیگر ماره عرض کردم پس فرمای در جواب کشت بر تو باد توجید و مصاحبت با بنشین بگو چون صبحگاه مامون از خواب بر آمد خاطر بر آن کاشت که مصنفات از سطور ابدست کند و ترجمه نماید پس نامه ملک روم فرستاد و از وی کتب از سطور اطلب فرمود و او در حقیقت یکی از درجهانان که در دیری دور از مطنین سکون داشت بعضی رسانید که خانه است در ارضی یونان که از عهد قطنین تا کنون بر کس در آن ممالک برتری یافته شلی بر آن خانه افزوده و سپیجک از زرگان باین پت را کثوره اندر پیکان کرده اند که در آن خانه مالی است از اندوخته سلاطین سلف و ننگ و نیک و نیک که دست بجان برزند تا مردم گویند که از عدم کفایت به اندوخته دیگران محتاج شد و حال که در آن خانه نیست جز زکب حکمت چه در زمان قطنین که مردم بوزنقیه دین سپیجا کرفتند قطنین بفرمود تا کتب حکما را جمع کرده در آن خانه نهادند و در بسند تا مردم بطلعه آن کتب در شریعت عیسوی کتبی بگزید ملک روم با صنادید دولت مشورت کرد که از کشودن آنخانه و فرستادن آن کتب بزرگ مسلمان مرا حسیانی لازم شود یا رستگاری باشد ایشان گفتند بر کز بر تو کنای بنود چه این کتب در میان هر طبقه شایع گردد قواعد شریعت وقت ایشان را متزلزل کند پس ملک روم بی اگر راه بفرمود در آن خانه را بر کشودند و از آن کتب فراوان که در آنجا بزرگ برسم نهاده بودند پنج شتر کرانبار ساختند بخدمت مامون فرستادند و مامون جمیع را کاشت تا آن جمله را از لغت یونانی و رومی بلسان عرب ترجمه کردند و بعضی از آن کتب تمام و برخی ناقص بود که الی الا ان تمام مانده و پس از این واقعه بعضی از سلیمان نیز در طلب کتب یونانیان شدند و گاه گاه نوشته بدست آورده ترجمه کردند اما طوک بنی عباس جمعی را برای ترجمه کتب حکمت کاشته بودند که شایز مامون و ابجرى فراوان میدادند از جمله حسنین بن احمق و حبیب بن حسن و ثابت بن قره و جمعی دیگر بودند که هر یک را در سینه پانصد دینار زر خالص میدادند و از مردی که بعد از بنی بنجم بدین مهم رفتند محمد و احمد پسران موسی بن شاکر بودند چنانکه ذکر حال هر یک در جای خود خواهد شد از بدل مال و نفس درین گذاشتند تا غنچه و هندسه و موسیقی و ادب و طب و جز این بدست کردند و قطعا بن لوتای بعلکی را چون بگرد آوردند از این جنس کتب با خود داشت بعضی را خود

## جلد اول از کتاب اول شرح التواریخ

یحیی بن عدی اصلاح کرده و یکی بخوی آنرا شرح کرده و مقاله اولی را قطانیر نقل نموده و لایندروس نیز شرحی دارد و آن کتاب لغوی است  
تیریاث شده که بهر بی ترجمه کرده اند و جافقی که عالم بلغت سریانی بودند گفتند که شرح آن سریانی تفصیل دارد و شرح عربی  
و دیگر کتاب آثار علویه است آنرا لایندروس شرحی نوشته و ابو بشر طبری نقل کرده و اسکندر نیز شرحی دارد که بهر بی ترجمه شده  
که ناقلاً آن معلوم نیست و یکی بن عدی کتاب نفس را از آن بنه مقاله نقل نموده و همین جمله آنرا سریانی برده و اسحق نیز آنرا نقل  
کرده مگر قلیلی را و کرت ثانی تمام آنرا نیکوتر از اول نقل نموده و ثامیسیوس آن کتاب را شرح کرده مقاله اولی را در دو  
مقاله و ثانی را نیز در دو مقاله و ثانی را در سه مقاله و لایندروس را بران شعیری است و شرحی بر آن از سنبلیطوس است  
بلغت سریانی و اسکندر آنرا تلخیصی نوشته قریب یکصد ورق و ابن بطریق را نیز در آن باب تلخیصی است و شرحی با سبطوس  
اسحق بهر بی آورده و بعد از سی سال تصحیح کرده و دیگر کتاب حس و محسوس است مشتمل بر دو مقاله و قلیلی از آن که نیست  
میشود از ابی بشر متقی بن یونس اخذ شده و دیگر نقلی که از ناقلی معتد باشد بدست نیامده و دیگر کتاب حیوان است مشتمل  
بر نوزده مقاله نقل نموده آنرا ابن بطریق و نقلی قدیم بلغت سریانی یافت میشود نیکوتر از عربی و محضری چند نیز از  
قدیم بر آن کتاب است بدانسان که یکی بن عدی ذکر کرده و میقولایوس نیز بر آن محضری نوشته و ابو علی بن زرعه آنرا بهر بی نقل کرده  
و تیم از مصنفات ارسطو کتاب الهیات است و آن مرتب است بر پنج حرف یونانی اول الف صغری است که اسحق از نقل  
کرده و آنچه در میان است تا حرف بو هست و این حرف را یکی بن عدی نقل کرده و حرف نون بلغت یونانی یافت میشود  
و آنرا اسطو کندی نقل نموده و ابو بشر متقی مقاله لام را که یازدهم است از آن حروف بهر بی نقل کرده و همین بر اسحق  
آنرا سریانی برده و ثامیسیوس نیز مقاله لام را تفسیری کرده و ابو بشر آن تفسیر را نقل نموده و اسحق بن حنین چند مقاله را ترجمه کرده  
و میونوس مقاله بارانی تفسیر نموده و دیگری آنرا بهر بی آورده و چهارم از مصنفات ارسطو حقیقات است و کتاب اخلاق  
آنرا فروریوس شرح نموده و جمله آن دو از ده مقاله است که حنین بن اسحق ترجمه کرده و فیاض اسکویه در کتاب شماره  
فوائد اخلاق ویرا نوشته و محقق طوسی و علاء دوانی در کتاب اخلاق ناصری و اخلاق جلالی بفارسی نقل کرده اند و چند  
مقاله از آن بجز اسحق نزدیک یکی بن عدی بوده و شرحی دیگر از ثامیسیوس از آن کتاب بلغت سریانی است و دیگر کتاب  
مرآت است که بنجاح بن مطر آنرا ترجمه کرده و دیگر کتاب ثولوجیا است که در بند تفسیر کرده اند و در صین تویدان اوراق  
نیز کتاب ثولوجیا و کتاب زبرجد و یا قوت ارسطو بنظر اتم حروف رسید و از سخنان ارسطو است که فرماید عالم جاہل را  
شناختن چه روزی نو دین جاہل بوده و جاہل عالم را شناختن از این روی که میرکز عالم بوده و گوید بیسج فخر و دنیا باشد  
با چیزی که بفسن نزدیک است و بیسج غنا حاصل نشود از چیزی که بعدم بقا موصوفت و گوید قناعت شیه کن ما مستغنی شوی و شقیقت  
دنیا مباحش که در آن اندک مانی و گوید بر کاری که نفس را از در کتاب آن منح ثوانی دیگر بر اعتبار کن و گوید غیبت است  
که از تو اعراض کند موجب ذلت است و اعراض صحبت کسی که با تو غیبت کند از قسور صحبت است و گوید امور که ملوک را از رنجاب  
آن چاره نیست سه چیز است اول جای سسین چپله دوم شمع بلدان تیم عمارت بقعهای ویران و گوید راحت نیاس و لذت  
ادرگت برابرند روزی بر مردی گذر کرد که دست او را بریده بودند گفت چون چیزی بستد که از آن او نبود از او چیزی  
بستدند که از آن اوست از او پرسیدند که کدام حیوان بهترین جانور آن است فرمود آدمی چون بزینت ادب آراسته باشد  
شخصی با او گفت که مرا غیبت کرده جواب داد که قدر تو آن نیست که کس از من ابل حکمت به بدگفتن تو پردازد از روی

## وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

سوال کرد که ذخیره کردن کدام چیز می‌گوست گفت آنچه چون گشتی تا خرق شود با تو در بگرداشتا کنه اورا گفتند که  
 داشتن مال از حکما پسندیده نیست گفت یکمان مالی را برای آن دارند که محتاج نیمان نشوند مستغنی بر او گفت که دینمخی را فهم کردی  
 گشتی گفت اگر چنین است چرا اثر فهم در تو ظاهر نشد که آن سرور و اتبناز است از او پرسیدند که بافت چیست گفت احوال  
 لفظی احوال معنی با اسکندر گفت که آنچه مردم را از تو گشت می‌آید دو چیز است یکی وسعت ملک و دیگری بلندی همت و آنچه به  
 آن ترا دوست میدارند هم دو چیز است یکی تواضع و دیگری مدارا و مساوی پس جسد کن که تعجب مردم و محبت ایشان را جمع گردان  
 و هم اسکندر را گفت که چون خدای آنچه محبوب میداری از نصرت با تو عنایت کرد تو نیز محبوب او را که عنایت بجار بند و تو  
 نیز با اسکندر نامه نوشت که مردم دو طبقه اند یکی از ازل و دیگری احرار انقیاد از ازل بسبب خوف است و اطاعت احرار بواسطه جفا  
 پس طبقه اول را بخشوت و غلظت مطیع کن و طایفه ثانی را با حسان و محبت و باید غضب تو از مساوت و شدت خالی باشد  
 که آن شیوه سباع است و بجز ضعف و نوز نیز زرد که از غوی که دکان است و بعضی از سیرار سلطه در قفسه بگذر مردم خواهد شد

۵۲۲۵

جلوس های بنت بهمن در مملکت ایران پنجزار و دویست و پست و پنجاه بعد از بسط آدم تم بود

۵۲۲۵

همای بنت بهمن که اورا خانی و چه در آزا دنیا میداد بعد از پدر بر سر سلطنت نشست و صدای سپاه و قوادشکر را بطور  
 کونا کون امیدوار ساخت و رعیت را از تخفیف خراج مشاکم فرمود و در تربت دارای ابر که اورا برادر خرد سال  
 نمودن روشن رای بر گاشت چون خبر جلوس او در اطراف آفاق پراکنده شد چون سبک و امانت که در سال دوم پادشاهی  
 او سلطنت پسین یافت چنانکه مذکور خواهد شد تا به تهنیت با هدیه چند بجزرت او فرستاد و فوراً از بندوستان نیز عرض عبودیت  
 کرد و سپهسالار ملک جهان او را بزرگ شمرند و فروتنی ادا کردن نهادند هر مردم قریق که پیشانی سخت کردند و درود  
 بسوی او فرستادند لاجرم چون کار سلطنت بروی راست گشت و دارا نیز بجزرتش و تهنیت رسید اورا پیش خواست و بجز  
 ملک قرق نامور داشت و سپاهی عظیم فرامس کرده ملازم خدمت او فرمود و در شنو ادبا که یکی از پهلوانان ایران بود  
 وزیر دارا و سپهسالار لشکر او نمود پس دارا از دارالملک اصغر رخصت حاصل کرد و خبر مردن زرد و علی و گمانزل نمود  
 باراضی ماگادونیه آمد مردم یونان که در این وقت مدد دولت را بر ملک طویف داشتند یکی کرد آمد و لشکر جمع شد  
 و با ایرانیان جنگهای مردانه کردند و دارا در آن مصاف یک بکشید و جلادتی چنان بطور رسانید که دست و پهن  
 بر او گتین فرستادند و لشکر یونان ترا گت کرد و جمعی کثیر از ایشان بگشت و فوج عظیم با سیری بگرفت پس با فتح و نصرت از گت  
 کوچ داده روانه دارالملک شد چون این خبر با رسید عظیم شاد خاطر گشت و فرمان داد تا خرد و بزرگ مملکت با استقبال  
 او پروان شدند و دارا در کمال عظمت و جلالت وارد ساخت انگاه حکم داد تا نمودن و بزرگان مملکت حاضر شدند  
 و روی با ایشان کرده فرمود که بعد از بهمن فرزند ابرو اسامان طریق تجرد داشت و زاو نیز عزلت را بر سر برداشت  
 ترحم گذاشت و دارا اندک روز کار بود و زشت و زبانی مور سلطنت را فهم مقبولت کرد لاجرم من سلی  
 چند این محل برداشتم و سیر بر کبان را تهمی گذاشتم اینک دارا در میدان رستم و افراسیاب است و در ایوان ماه و آفتاب  
 با چنین مردی سلطنت زمان نگوئید باشد این کجاست و تاج از سر بر گرفت و بر سر دارا نهاد و کار خیر سلطنت را بدو  
 فریض کرد و مدت سلطنت هجده سال بود و از آنا را در فارس شرف و جرم است و پلی بر سر در جل بگذارد  
 ساخت که تا زمان اسکندر بر پای بود و اسکندر فرمود انرا خراب کرد و از پس او هیچ مکی بر در جل پل نماند

## جلد اول از کتاب اول شرح التواریخ

و در چهل شماره فارس و تحت جمیع عمارت فراوان فرمود و پشترت بایان او از اسرانی بود که در آن در سفر بونان با خود  
آورد و هر جا در آن نیز بلده ایست که بهای بنیسان که بعضی از سیرها در جلوس فلیوسس مرقوم خواهند شد  
ظهور نامیوس حکیم پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

۵۲۲۶

شرح التواریخ  
جلد اول از کتاب اول  
فصل اول در بیان  
تاریخ و احوال  
ایران و فارس  
و سایر بلاد  
شمالی و جنوبی  
در آن زمان

نامیوس که او را طایفوس نیز گویند از حکمای بزرگ روم است و در اثبات علت اولی آن برای پنج ختیار کرده  
که یکم بادی است اول پولی دوم صورت تیم عدم و او از صنایع شاکردان ارطاطالیست و کتب ارطاطا خاصه  
منطقیات او را بچکس چون وی شرح کرده چه آنچه گوید موافق اصل باشد و شیخ رئیس ابوعلی و دیگر حکما را بدانچه نامیوس شرح است  
کمال ایمان و وثوق باشد

جلوس یونینک و آنک پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

۵۲۲۷

شرح التواریخ  
جلد اول از کتاب اول  
فصل دوم در بیان  
تاریخ و احوال  
ایران و فارس  
و سایر بلاد  
شمالی و جنوبی  
در آن زمان

یونینک و آنک نام پادشاهی و پنجم است از اولاد و احاد جو و آنک که بعد از پدر بر مملکت چین استیلا یافت و بر سر سلطنت  
بر نشست مردم چین او را پادشاهت گفتند و امر و نیش را بیع و متعاقب آمدند چون در کار مملکت مستولی شد رسولی چند بانا و هدیه  
بر گاه بهای بنت بهمن فرستاد و خاطر او را از خود شاد داشت و مدت شش سال در کمال فراغت و آسودگی سلطنت چین و با چین  
وقت و ختا و سخن کرد چون زمان وفاتش نزدیک رسید فرزند اکبر او شد خود بن و آنک را در حضر بزرگان مملکت ولایت  
عهد داد و خود در حش بسری دیگر کشید

ظهور نامیوس حکیم پنجاه و دو دیت و پست و شش سال بعد از بسوط آدم تم بود

۵۲۲۸

شرح التواریخ  
جلد اول از کتاب اول  
فصل سوم در بیان  
تاریخ و احوال  
ایران و فارس  
و سایر بلاد  
شمالی و جنوبی  
در آن زمان

نامیوس از جمله حکمای روم است و او را در فنون مملکت مکانی لایق بود و پشترت کتب فضایل از کلمات ارطاطا فرموده و از جمله  
معاصرین او بوده و بهسم بر بعضی از کتب مصنفات ارطاطا شرح نوشته علی الجعد در میان فلاسفه و انانی بزرگ و مقامی است  
و مقالات او را در درسیس تعلیم اعتباری تمام است

ظهور نامیوس حکیم پنجاه و دو دیت و سی و یک سال بعد از بسوط آدم تم بود

۵۲۳۱

شرح التواریخ  
جلد اول از کتاب اول  
فصل چهارم در بیان  
تاریخ و احوال  
ایران و فارس  
و سایر بلاد  
شمالی و جنوبی  
در آن زمان

نامیوس از جمله حکمای بزرگ و راست و پسر برادر ارطاطالیست است که معارف در خدمت عم خود نموده و مصنفات  
و مؤلفات او کمال و وقف داشته پس از وفات ارطاطا در درنده که او را در تعلیم بود نشستی و شاکردان او بود و حکم بود  
و از جمله مصنفات نامیوس کتاب ما بعد الطبیعه است که یحیی بن عدی عبری ترجمه کرده و دیگر کتاب حسن موسی و کتاب  
اسباب سیاست است که ابراهیم بن کوش نقل و ترجمه کرده و از سخنان اوست که آسمان ممکن بنجم است و زمین ممکن  
و موافق شماره هر یک از اشرار و بفری از مواید نظری است و بقدریکه تواند صاحب او در عالم حاضر خود را بدو رساند  
و گوید مرد و چیزیت خاص برای نفس که نفس را از مصالح خود حاصل سازد و جسم را از آن بیچ بهره نیست چنانکه تا کول  
شرب مخصوص جسم است و نفس را از آن سودی نباشد و گوید بر سلطانی که عدل نکند و بر صاحب ثروتی که رای مویشار  
و برینسی که راست گوید و بر اوادی که صرف مالی در غیر موضع کند و بر فاضلی که مصیب نباشد و شک و غیبه موزید و هم  
از سخنان او است که فرماید اگر غنی النفس و المال غنی البدن و غلبه غنی النفس اولی لاینها و اذا غنت طبیعت و آبدن  
إذا غنی غنی و غنی النفس ممدوده و غنی المال ممدوده

جلوس بن و آنک در مملکت چین پنجاه و دو دیت و سی و دو سال بعد از بسوط آدم تم بود

۵۲۳۲

شرح التواریخ  
جلد اول از کتاب اول  
فصل پنجم در بیان  
تاریخ و احوال  
ایران و فارس  
و سایر بلاد  
شمالی و جنوبی  
در آن زمان

بن و آنک

## وقایع بعد از بسبوط آدم تا هجرت

بن واکت نام پادشاه سی و ششم است از خاندان جو واکت که بعد از پدرش در مملکت چین را تحت فرمان آورد و او آخرین سلاطین دو دمان جو واکت باشد چه از پس او دولت ایشان منقرض شد و بقیة اهل تخایین طبقه دوازدهم است از طبقات سلاطین چین چنانکه بعضی از ایشان را در دو پانزده کتاب و برخی را در طی اخبار مرقوم در ششم علی بجمه چون بن واکت بر سر سلطنت قرار گرفت و کار پادشاهی با او راست شد باها که مگر ایران بود و عقد مودت محکم گردا آورده ظاهر پادشاهی پرداخت و چون پنجاه سال ز مدت دولت او گذشت از عدم کفایت کار اوستی گرفت و از هر گوشه سرکشی مبر آورد و قحط و تاراج در اطراف مملکت او حادث گشت چنانکه عاقبة الامم مملکت از دست او بدر شد و بعد

از مرگ او کار بر بلوک طوایف قرار گرفت چنانکه در جایی مذکور شود

ظهور فایس حکیم پنجاه و دو بیت و سی پنج سال بعد از بسبوط آدم بود

۵۲۳۵

فایس که او را اویسن نیز گویند از جمله حکمای روم است و تحصیل حکمت در مملکت مصر فرموده و در فنون حکمت در بعضی کمال یافته خاصه در علوم ریاضی و معرفت بسیر فلک و انجم دلی دانا و خاطر ی روشن داشته و برکت منقول بر طوایف مکتوب نگاشته و او را تالیفات و تصنیفات مکتوب و ستوده است از جمله کتابت معروف به برنج که خواجه ابو زر جبرائیل نقل کرده و کتابی در احکام مواید نوشته که گویند تالیفی بجامعت است آن کمتر مشاهده شده است

۵۲۳۵

ظهور برقلیس حکیم پنجاه و دو بیت و سی پنج سال بعد از بسبوط آدم علیه السلام بود  
برقلیس که او را برقلس نیز گویند از جمله حکمای یونان است و عقیده او چنان است که گوید وقتی متصل شش عوامل بعضی بعضی یعنی مجزات به مادیات متصل شدند و حادث شد قوی طبیعی حادث میشود در آن عوامل قشور و استتلال پیدا میکند بوب پس قشور در اثره اند و بوب دائم که جایز نیست بر آن بوب فساد بسبب آنکه آن بوب بسط اند و حیدة القوت پس عالم دو عالم است یکی عالم صورت و لب و دیگر عالم که در قشور پس متصل بعضی از عالم لب عالم قشور و عبادت آخر این عالم بدو آن عالم چون از جبهی میان این دو عالم فرقی نیست زیرا که این عالم در اثر زیر که میباشد بجز غیر در اثره اثره در اثر میشود قشور و چگونگی قشور در اثره نباشند و حال آنکه مادام که قشور باقی باشد بوب پوشیده خواهد بود و چگونگی قشور او را از حکمای دهری دانند و بر رد احوال و چیزی نگاشته و در مقاله اول کتاب خویش آورده که برقلیس از فلاسفه قدیم است و مصنفات فراوان در رد از جمله کتاب اوایل طبیعیات است و رساله در رد قول فلاطون نوشته در آنچه گفته است نفس زنده جاویدان است

۵۲۳۹

مصالحه مردم روم با قبیله تخمینت پنجاه و دو بیت و سی و نه سال بعد از بسبوط آدم بود  
چون دولت روم بر بیشتر از در ارضی ایتالیای است چنانکه مذکور شد و قبایل اطراف را بر زیر فرمان کرد و سرداران ثلثه که شرح حالشان مرقوم افتاد بروم مراجعت کردند قوم لاتین و گیتی کیبار به سر از خبر طاعت پروردگار و حال دولت روم را از میان خود اخراج نمودند و از برای مقاتله و مقابله میان بسبب آن قبایل تخمینت بسبب آن که با قوم هیتیدی بینی داشتند با دولت روم پیوند و پیمان محکم کردند و از نورس مصالحه و معاهده متواتر نمودند

۵۲۴۲

غلبه کتیج بر مردن و علی بس پنجاه و دو بیت و چهل و دو سال بعد از بسبوط آدم بود  
قبل از این مذکور شد که مردم سترتون و تغلی بنس و دیگر ارضی مغرب چون دولت کتیج را بسبب طغیان طاعون

در این کتاب از تاریخ جهانگردی در این کتاب



## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

ضعیف یافتند و از چهر طاعت بدر کردند در این وقت که رنج دایم از میان گریختند و کار دولت بقوام آمد لشکری بسوی ایشان آمد  
ساختند و نقلی بن و سزودن را بقره و غنیمت دیگر باره سخر ساختند و مردم آن را رضی را در تحت فرمان برداشتند آنگاه آنانی  
مشورتخانه گریخت برای تمام کار سیسیلی گویت شدند در این وقت دینامین ثانی که ذکر عاقلش مرقوم شد در شهر سیراکس حکومت داشت  
و بسبب زیادتی ظلم و کثرت تعدی مردم سیراکس توشش کرده او را از شهر اخراج کردند و دینامین جمعاً از احوان و انصاف خود  
جمع ساخته پکت ناکا و با تغمای آخته بشهر سیراکس در آمد و غنیمت مردم را در زیر حکومت برداشت و بر کرد از ارباب عیسان  
میدانست کیفر او در این اخبار چون در گریختن یافت نامانی مشورتخانه قوی دل شدند و گفتند اکنون که کار سیسیلی در تمام  
پریشان است وقت که برایشان ظفر جویم تا چون انجمت را از بلای طاعون و دیگر دوایی و بنی عظیم رسید  
این تمام سالها تا خرافات تا نوبت سرداری به مگر رسید چنانکه در بای خود مذکور خواهد شد

۵۲۵۵

جلوس درازی اگر در مملکت ایران بجزار و دوست و پنجاه و پنج سال بعد از بسو ط آدم بود

دار این بهمن در ارباب گویند و شهر آزاد لقب دست چون بجای تاج کلی بر سر او گذاشت و بزرگان مملکت نمودند  
حضرت او را بسلطنت تخت فرستادند بر سر پادشاهی بر آمد و کار لشکری و رعیت را بنظم و نسق کرد و چون خبر سلطنت او  
یافت بسم بر قانون سلطنت مسکون به تنبیت او رسل و رسایل نفاذ داشتند و او را بر تبه ملک الملوک تحت فرستادند و  
از بن و اکت ملک چین و فور پادشاه بندتخت و هدایای فراوان بر رسید و عرض خودی بنزاکم شرفا داد و از دست  
گریخت رسولان چرب زبان در رسیدند و پیشکشهایان پیش کشیدند و در مقام با انالی سیسی و تیغ آن را رضی رخصت حاصل  
کردند چه از قدیم انجمت با جازه ملوک ایران بگو شمال انالی سیسی که از دوستان مردم قرق بودند نامور شدند  
چنانکه از این پیش بدان اشارت شد شرح القصه چون کار سلطنت بر دار استوار گشت و در مملکت مصر و افریقیه و  
بکر و مت المقدس و در من زمین و ترکستان و ماوراء النهر و بلقان و پنجاب عمال و نواب خویش را بگذاشتند و ملک  
خویش را از صخر فارس موقوف داشته در بابل مقرر داشت چه از برای تیغ مملکت ماکا دونه و اراضی قرق سکون در آن  
بلد در مناسب تریافت و در سال دوم سلطنت آنکس که او را فیلقوس خوانند در ماکا دونه جلوس نمود چنانکه مختصر  
مرقوم خواهد شد علی الجمله در این چون در اریکه سلطنت استقرار یافت کین کین پاد آورده و لشکری نامحصور برار است  
و چون در زمان او بعضی از قبایل عرب آغاز رفتند و فساد نمودند و پیوسته اراضی شام و حجاز و فلسطین را آشفته داشتند  
نخستین در آنکه از بابل بیرون شده به تنبیه ایشان پرداخت و جمعی از اشرار انجمت را عرضه بملک و دمار ساخت  
و از آنجا بجانب ماکا دونه کوچ داد و چون خبر لشکر کشی دارا در اراضی قرق پراکنده شد قلب لشکریونان را خرابم کرده  
با استقبال او بیرون شد و جگانه در پیوست و از دو سوی مردان بگوشیدند و خلقی عظیم بجاک در افتاد عاقبت الامر  
ظفر مرایان را نصیب آمد و مردم قلب گشته و بیعت شدند و دارا از دنبال او بی تباحث و بی بجست و غلبه  
میان با معدودی از مردم خود بعضی حصین پناه جست و در آن قلمه محصور گشت و سپاه دارا پیرامین او را فرو گرفتند  
چون روزی چند بر این برگزشت و قلب بدانست عاقبت اسیر و دستگیر شد و چند تن از مردم دنانای چیره زبان  
برگزید و با مانای فراوان بخدمت دارا فرستاد و پوزش و نیایش نمود که ملک ایران او را محصور در دو هم او پیوسته  
طریق خدمت سپارد و در اکت از زمان کنخسرو تا کنون مملکت ماکا دونه در تحت فرمان ملوک ایران بوده قلب را چنان

تاریخ

در بیان





# وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

و بسزای آورده با او مضاجعت فرموده و او پیماس با اسکندر عاظم شده بار پنجاد چنانکه عقیر بر قوم شود

ولادت اسکندر بن فیلقوس پنجاه و دویت و شصت و سه سال بعد از بسط آدم قیود ۵۲۶۲

در بیان

اسکندر پسر فلپ بن مصر بن برس بن بودس بن مخور بن رومی بن لیط است از اولاد یونان برادر قطان و مادر او پنیاس  
 دختر عزیمت است چنانکه مذکور شد بعضی از مورخین عجم او را پسر درای ابر نوشته اند و چنان دهند که در ابرها گایو  
 رفته دختر فیلقوس را بجای آنکاح در آورد و این خطا از آنجا کرده اند که ثواریس سه سال در دربار ماکا دوتیه دختر پسر  
 بزنی آورد و چون قومی پنجاه و سه ساله بود و او فیلقوس بستند و بعضی ورا از ذوالقرنین گبر  
 باز دانند و این خطا از آن کرده که وقتی فلپ با مادر اسکندر اونیاس دل بد کرد و او را اطلاق گشت و چنانچه  
 اسکندر مادر خود را بدو داشته دیگر برای او همی با او بزیت و بعضی از یونانیان گفتند اسکندر فرزند فلپ نیست چو فلپ را آن  
 درجه نباشد که فرزندی چون اسکندر آرد بلکه چو به ترک نام ساره است که آنرا از خدای بزرگ میدانند و پستش مینموند  
 بصورت از دنیا آمده با مادر اسکندر هم بستند پس اونیاس با اسکندر عاظم گشت و صورت چو به تر را با او شناختند  
 و بدان نسبت اسکندر از ذوالقرنین مینامیدند اسکندر نیز بدین سخن گوی می داد و فخر میکرد و از انیزوی بر کسی دینار و در  
 که صورت او را نقش می بستند با او شناختند و سبب دیگر آن بود که اسکندر تیه که از بانای ذوالقرنین ابر بود  
 از پس آنکه هزار سال خراب شد اسکندر یونانی بنیان کرد و همان روش که ذوالقرنین ابر آورده بود با همان دور و تصور  
 و مزار با انجام برد چنانکه در قصه ذوالقرنین مرقوم شد و یکدو تن دیگر نیز از ملوک مین که ذوالقرنین لقب داشته اند گاشتم  
 مع القصد بعد از ولادت اسکندر که فلپ روز تار و روز قوام آمد و وجودش بروی مبارک افتاد چنانکه روز ولادت او خبر  
 فتح پارتیا سپسالار او را بدو آوردند و فلپ در تربیت فرزند فاطر بگاشت تا بحد تمیز رسید آنگاه نانه بار طوطی گشت  
 و او را از شهر استین به بلده سندن آورد و اسکندر را بدو سپرد چنانکه در قصه ارطوند کور گشت و چون اسکندر پانزده  
 ساله شد و از فنون حکمت و فراست و رسوم سپاهیان و سیاست آگهی حاصل کرد فلپ او را بجای خود در شهر سندن بگذاشت  
 بگذشت و خود با سی بندارتن مردمش رزن برای تیغ بر لادو امصار یونان پروان شد و نخست بار اضی انطینس که قریب  
 با ماکا دوتیه است تا مثنی بر دو بلده منتظران را که از توابع انطینس است سخن نمود مردم انشور ای مطیع فرمان فرمود در آنجا میر  
 خدک انکن بجزت او پیوست و معروض داشت که امروز در فنون تیراندازی فطیر من توان یامت چنانکه مرغان خرد اندام  
 تیز پرواز را چندا که بر هوا گذرد بانا و ک پران فرود آرد و از هزار خدک یکی بر خفا نفرستم چه باشد که بدین نیز ملاحظه  
 حضرت فرمانی و مرسومی مقرر کرداری فلپ فرمود اگر مرا با نجشکان و چکا و کان جنگ بودی از تو گزیرنداشتم و چون مقصود  
 با خرافت نیز تو بجاری نخواهد بود مرد تیر انداز از سخن فلپ شرمین و خشناک آمد و دل بر آن نهاد که این کینفر از فلپ گشت  
 پس روزی که فلپ با خاقان خود در انجمنی بله و لعب روز میر تیر انداز از گوشه سر بر کرده کان خویش را بسوی  
 فلپ گشاد و صدکی بر چشم راست وی زده او را نابینا ساخت و خود بطرفی بگریخت و چون مردم فلپ بر خدک نظاره  
 کردند بر آن نوشته دیدند که این تیر از هر چشم راست فلپ است بباله بعد از آنکه فلپ جراحت خویش را با مرهم بستیم  
 آورد جسم بغرم تیغ دیگر ارضی یونان گمر استوار کرد و با لشکر بجای شهر استین آمد و آن بلده را در محاصره افکنده روز  
 کار بر ایشان گشت ساخت و از اطراف مد طریق نمود تا مردم غلات و حبوبات بدان شهر فرو دنیا و نزد سگان آن بلده

موضوع این کتاب تاریخ است و در بیان وقایع و احوال است

در بیان

در بیان

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

از غم قوت بسنجو گذارند که چکار مردم آسین از قوت غلبه و بلای غلبه بعد از آن و غلبه بود اما مردانه در خط و حربه و جوش  
 بکوشیدند و فیلوس را از دخول حومه دپت و بلد باز داشتند چون قلب دید که کار باطن نیزه و ضرب حسام برده ام  
 نیشاد از در رقی و مدارا پروش شد و با مردم آسین پانصد داد که مرا از این آمدن نه غرض تخریب شهر و خانه شماست بلکه  
 مقصود زیارت معبد دیان است و قصد قلب آن بود که چون بشهر در آید بعد از آنکه در همان روی دلها را با خود کند  
 و آسین را بخت فرمان آورد مردم شهر در جواب گفتند اگر با گروهی اندک غریمت این هم کنی ما بار دو منع نباشد پس  
 با مردمی چند بشهر در آمد معبد دیان شد و هم از این معنی مراد حاصل گشت چه مردم آسین از او کناره گرفتند و یکس با او  
 طریقی مرا هفت و موافقت سپرد و ناچار از آسین پروش شده با لشکر خود بسوی شهر تریقیتم که آنرا بوز نطیه و قطن نطیه  
 نامند ره سپار شد و از دریا عبور کرده بیک ناکاه از کنار شهر بوز نطیه سر برد کرد و آن بلده را بی آنکه سنی از پیام  
 بر کشد یا تیری بجانب دشمن گشت و در فرو گشت جمعی از سرسنگان آسین که در بوز نطیه بودند عظیم در عقب شدند و بسیار  
 که یکی از بزرگان بوز نطیه بود بر این گنجه نشاند و گفت تاکنون این بلد در زیر حکومت مردم آسین بوده و سکنان این دولت  
 متحد و موافق بوده اند بحث غریمت و غیرت بعید است که قلب بی نزاعیت بدین ملک مداخلت نداشتند از این سخن در  
 فسیان و دیگر بزرگان اثر کرده در نهان این راز را با مردم در میان نهادند و یکی را با همس تقش کرده گیر و در قلب  
 بشوریدند و سلاح جنگ در بر راست کرده بعد از آنکه او پروش شدند چون قلب بیک گرسیت و بدانت که با ایشان  
 غلبه تواند که در ناچار با مردم خویش از شهر بدر شد و فسیان با لشکری نامحسور از دنبال او همی تباحث و هر دو قوی  
 که قلب بنگام دور و دستخراش بود متخلص گرد و بکنار بحر شده چند گشتی جنگی او را نیز بگرفت و قلب ناچار از بغاز  
 سعه فرار کرده راه قرقیش گرفت در این وقت قبلیه سینیان که در اراضی قرم سکون داشتند چون خبر آخرت  
 قلب را از بوز نطیه اصفا فرمودند مردم خود را فریاد هم کرده بر سر راه وی آمدند باشد که او را بشکند و اموال  
 و ائصال لشکر با نیز بغنیمت بر دلف در برابر انجاعت صف راست کرد و با مردم خود گفت که این گروه شما  
 برزیت کند کین سلامت روی وطن نخواهد دید پس مردانه بکوشید چون مردی کشته شود نام شمارنده خواهد بود  
 لشکران او پای سخت کرد و با سپاه سینیان مردانه جنگ کرده آن قبایل را بشکستند و بر مال و زر که داشتند  
 بنهیمت کشتند و چون این خبر بر انالی سیاه که در حوالی قردگیر نشین داشتند رسید گفتند قلب این همه اموال از قبایل سینیان  
 گرفته با وطن خود رود و ما را از آن ایضاً نه بخشد خبر ضعف دستی حاصل توان کرد پس لشکری بزرگ فراهم کرده بر او  
 قلب آمد و جنگی عظیم در پیوسته از دو سوی مردم و مرکب فرادان بجاک و خون غلظت تا آن هنگام که خبر اخراج قلب را نه  
 بوز نطیه بشه نشدن بردند اسکندر از کمال صفاقت و دور اندیشی دانست که قلب را از عبور میان عساکر بکانه گرفت  
 دور باشد که او را آسین رساند پس لشکری فراهم کرده باستعمال تمام باستقبال پدر شتافت از قضا و سقیته  
 برسد که جنگ قلب با مردم سینیان پخته بود و او از زخمی سگر بران زده از اسب در انداخته بود و او پیش نیز بر خاک  
 طپان بود و قلب از بیم جان با تن زخمی پیاده در میدان بر زمین سگر و اسکندر چون شیر خشکین میان هر گاه در آمد  
 و سپر خویش را بر سر برد باز داشتند و بدفع دشمنان پرداخت پایمان چون اسکندر را بدیدند دل قوی کرده جنگ  
 در انداختند و بعد از آنکه از طرفین جمعی کثیر کشته شد مردم سینیان پشت بجنگ کرده روی بفرار نهادند و مردم نشدن

دوران سکون  
 تمامه و از دست رفتن مردم  
 طبع ای نصد و از دست رفتن مردم  
 دوران سکون  
 تمامه و از دست رفتن مردم  
 طبع ای نصد و از دست رفتن مردم

دوران سکون  
 تمامه و از دست رفتن مردم  
 طبع ای نصد و از دست رفتن مردم

دوران سکون  
 تمامه و از دست رفتن مردم  
 طبع ای نصد و از دست رفتن مردم

از قبایل



# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

ظهور اینس حکیم پنجاه و دو سال بعد از بسوط آدم بود  
 اینس از جمله حکمای رومیه الکبری است که مضامین حکمت را کشف فرموده و در تحقیق مقالات ارسطو طالیس رنج برد  
 و بعضی از کتب مصنوعات او را شرح کرده و در علم طب نیز بهره کافی داشته چنانکه او را از فحول طباشیر شده اند علی بنخلو او را  
 در اینجهان هشتاد و چهار سال زندگانی بود از اینجهان هشت و چهار سال در تحصیل علوم شش سال داشت و در خدمت  
 حکما با سبغاده روزگار میگذراند و هشتاد و دو سال عالم و معلم بود

۵۲۶۶

تاریخ التواریخ  
 در کتاب اول از تاریخ التواریخ  
 در کتاب اول از تاریخ التواریخ

جلوس دارای مصر در مملکت ایران پنجاه و دو سال و هشتاد و دو سال بعد از بسوط آدم بود  
 داراب بن داراب بن بهمن را دارای مصر گویند و کینام وی نیز اردشیر است چون بعد از پدر بر کرسی مملکت برآمد و دولت  
 ملک ملوک یافث عمال خویش را در مصر و افریقیه و حبش و سودان و پست المقدس و شام و بابل و دیار بکر و ارض روم  
 و ارض زمین و مغلستان و خوارزم و پنجاب و ازبکستان و تمامت مملکت ایران منصوب داشت و ازین و اینک  
 ملک چین و فور که سلطنت هندوستان داشت و سرکنسلان که بر یک پیشگی لاتی بار سولی کار آگاه اند فاذ درگاه  
 گشت و عرض تهنیتی بجهت آگاهانه و عقیدتی دیگرسان شود افاضه دارا که سورت نمک و نخوت پلنگ در نهاد داشت  
 چون کار سلطنت بروی استقرار یافت بر کبوتر و تمهید پیروز و در ایمان و اشراف بچشم استعمار و استخفاف کرنیت  
 و دست جو و اعتنا بر آورد و بر کس را بغلخت و خشونت برنجیده خاطر ساخت و در روزگار سلطنت که  
 یازده سال حکومت مملکت یونان با قیاموس بود و آن پهنمای زرین که در ادای کبر در ازای خراج یونان نهاده  
 بود هر سال بجزرت دارای مصر میفرستاد اگر چه در خاطر داشت که چون دست یابد با ایرانیان مصاف دهد چنانکه  
 مذکور شد و روزگار او در مجال نه ادا از پس او که اسکندر سلطنت یونان یافت هم بر قایون دارا کس نزدیک او  
 فرستاد که خراج مملکت را بجزرت فرستد اسکندر در جواب گفت که مرغی که پخته زرین مینماید دست اجلس ازین  
 اینجهان پروازد چون فرستاده باز شد و اینجهان را آوردنایره غضب از کانون خاطرش سر بر زد و چون کافی با کوی و  
 گنبد بدست رسوی چیره زبان بنویسند فرستاد گنایت از آنکه اسکندر هنوز طفل است و او را کوی و چوگان بکار باشد  
 و از کجند مقصود آن بود که از این مقدار کجند قیاس لشکر یا کبر که در ازای هر دانه هزار مرد جنگ آور بجانب یونان  
 خواهم فرستاد و ترا چون کوی که در خم چوگان عاجز است مرگردان خواهم ساخت چون این ایشیا بزرگ اسکندر آورد  
 در جواب گفت که این صورت برای ما فالی نیست چنانچه کوی عاجز چوگان باشد مملکت ایران در چمبر حکم ما زبون خواهد  
 گشت و بفرمود مرغی حاضر ساختند و آن کجند را نزدیک او گذاشتند تا در حال یک یک را بر چید و روی با فرستاده داد  
 کرد و گفت زود باشد که لشکر دارا با همه کثرت و عدت طعمه مرغان جان سگارا ما گردند انگاه مقدار خنجر بجا بی  
 آن ایشیا از بهر در افرستاد و فرستاده او را زینت نظر از گنایت از آنکه غمگین کام پادشاه ایران زمانه ازین جنخل  
 تلخ خواهم ساخت چون فرستاده در گرت ثانی نیز بی نیل مرام محبت کرد ملک ایران در تخیر یونان کجبت شد و سیفند  
 مرد دلاور فریبم کرده بر آن جمله مردی قوی دل را که تمنن نام داشت پهلدار ساخت تا با اسکندر مصاف دهد و چون  
 بزرگان ایران از در احاطه آزرده داشتند در نهانی با اسکندر پیام دادند که اگر پادشاه یونان بدینجا نباشد  
 بی زحمت مملکت ایران را فرد گیرد و پدر از خوی بد در ارس در این ملک خواستار او باشد این نخبان اسکندر را قوی دل

۵۲۶۷

تاریخ التواریخ

تاریخ التواریخ  
 در کتاب اول از تاریخ التواریخ  
 در کتاب اول از تاریخ التواریخ

# وقایع بعد از بهبوط آدم با هجرت

ما شاء اللهک تبحر ایران فرمود و چند کثرت سپاه ایران و یونان مصاف دادند تا روزگار در این نهایت شد و ایرانیان بر او  
شوریده و او از میان بر گرفتند و چون شصیل این اجمال در ذیل قصه های اسکندر مرقوم خواهد شد در این مقام همان علم کشیده  
دیشتم مع القصد مدت سلطنت او در مملکت ایران چهارده سال بود و از نمان اوست که فرموده یا اخی انظر الی ملک  
الملوک صاحب الایمانیم استبجیه جزا ساقها علی التراب منقرذ اعین الاضحاب و الاضحاب قد زال ملک و ما رکت  
فا غیر بنا تری قبل ان نصیر عینبره یثانیس

جنگ لشکر کرج با مردم سبیلی پنجاه هزار دویست و هشتاد و سه سال بعد از بهبوط آدم بود

۵۲۷۲

گوئی از اشراف کرج است که بکلات جلی و شامت فطری از اقربان خود برتری داشت در این وقت که خبر علم و عدت  
در بیستین چنانکه مذکور شد از جزیره سبیلی کرج آمد و نفرت مردم از وی معلوم شد اما فی مشورتگان که منتزعت بودند  
ایمنی را غنیمت شمرند و کور اسپه سالاری اختیار کرده با مردان شمشیر زن و کشتیان جنگی به تیر سبیلی مور کرد  
چون این تیر سبیلی بد مردم نیر کس که در المملکت آن جزیره است نهایت پرهناک شدند و کس با راضی قریق  
فرستاده از قبایل کرجتینان که از قدیم دلتایم نزد مودت چنانچه طلب اعانت کردند تینانان که فرما کند  
آن قبایل بود و کار در مملکت خود بر آزدی خلق میراند اندوخته خویش را پراکنده ساخت و لشکری عظیم پاره است  
و برای آنکه مبادا گویا گاه خود را بنیر کس رساند و کار از دست بدر شود هزار تن مرد دلاور از لشکر یان برگزید  
و باستعمال تمام بسوی سیر کس ره سپار شد و فرمان داد که محرم سپاه نیز در دنبال باشند و خود با آن هزار مرد جنگ آورده  
کشی جنگی در آب رانده از کنار سبیلی سر برد کرد و با آن مدت اندک بشهر سیر کس درآمد و از دنبال او همه روزه  
سپایان در رسیدند و کار سیر کس را محکم کردند و بنیستین چون از خط و حرمت دار المملکت آسوده شد آن بلده را  
بدست تینانان سپرده خود با جمعی از لشکر یان شهرگزینت ساخت تا آن بلده را نیز از شر دشمن نگاه دارد و در آن  
چون گویا لشکر کرج رسید و از این راز آگاه شد اینست را که یکی از سر بندگان سپاه بود با فوجی از لشکر سبیلی  
گزینت فرستاد و خود آهنگ سیر کس کرد چون در میان لشکر کرج جمعی کثیر از مردم یونان بودند و اینمغی را بداند  
که اینک ابل قرق در سیر کس آمده جنگ اندک نشد با هرگز با مردم خویش مصاف ندیدیم و آفا ز ما فرمانی نماند  
و گویا آگه داشته به سوی پراکنده شدند از این روی کار گویا آشفته شد چنانکه در مکت شواست کرده از پرم کزیت مد  
سبیلی گرفتار شود با قبلی از مردم خویش کشتی در آمده آهنگ فرار کرد و از آن سوی اینست نیز بگزینت دست نیست  
بجز فرار گویا و هفتان فوده تاب قرار نیار و دنا چار از دنبال او روانه کرج شد چون گویا بدان شکستگی و پریست  
بشهر کرج رسید اما فی مشورتگان گفتند گویا در این مهم حصیانی بزرگ باشد چه از عدم کفایت و دولت کرج ضعیف  
شد هر گاه او کینه نپسندد بگری نیز از چنین کاره اندیشه کند پس حکم دادند تا او را مقتول ساخته جسدش را در سیر  
و ندانند که عبرت نظر کان باشد از پس اینوا قه بکلز و بکلز را برای لشکر کشی اختیار کردند این بر دو مردم  
دلاور و جنگ آزموده بودند مع القصد ایشان هشتاد هزار تن مرد مبارز و دویست کشی جنگی فرابیم کرده با بر او  
خوش و خور دنی و علو ذوات جنگ از کرج بسوی سبیلی کوچ دادند و عزم کردند که نخت بر سر کنت ناخت  
دینیمتین را مقهور سازند چون اینمغز در شهر سیر کس به تینانان رسیدند هزار مرد سپاهی از سیر کس برگزیده برای

در این وقت که خبر علم و عدت در بیستین چنانکه مذکور شد از جزیره سبیلی کرج آمد و نفرت مردم از وی معلوم شد اما فی مشورتگان که منتزعت بودند ایمنی را غنیمت شمرند و کور اسپه سالاری اختیار کرده با مردان شمشیر زن و کشتیان جنگی به تیر سبیلی مور کرد

چون گویا لشکر کرج رسید و از این راز آگاه شد اینست را که یکی از سر بندگان سپاه بود با فوجی از لشکر سبیلی گزینت فرستاد و خود آهنگ سیر کس کرد چون در میان لشکر کرج جمعی کثیر از مردم یونان بودند و اینمغی را بداند که اینک ابل قرق در سیر کس آمده جنگ اندک نشد با هرگز با مردم خویش مصاف ندیدیم و آفا ز ما فرمانی نماند و گویا آگه داشته به سوی پراکنده شدند از این روی کار گویا آشفته شد چنانکه در مکت شواست کرده از پرم کزیت مد سبیلی گرفتار شود با قبلی از مردم خویش کشتی در آمده آهنگ فرار کرد و از آن سوی اینست نیز بگزینت دست نیست بجز فرار گویا و هفتان فوده تاب قرار نیار و دنا چار از دنبال او روانه کرج شد چون گویا بدان شکستگی و پریست



## جلد اول از کتاب تلخیص التواریخ

استقبال جنگ از شهر بر شد و از مردم متفرقه که در گانف و اطراف آن بلده سکونت داشتند چهار هزار کس فریب کردند و تقسیم مصاف سپاه کرج داد چون لشکر راه بی پیچید و مدت سپاه کرج بر مردم سیسی معلوم شد بعضی از آن سپاه متفرقه که تایلان فریبم کرده بودند گفتند کار را نینماید با چون شباهت دارد کس با بخت هزار مرد چگونه با بشاد هزار کس با بخت هزار مرد و هزار تن از آن لشکر متفرقه فرار کردند تایلان دیگر از اداری کرده با پنجاه پیاده و هزار سواره چون برق و باد بسوی کرج شتابان شدند و روز دیگر در برابر جنگ و جنگی صاف است کرد و مانند ابرو بر بغزید و بگریزید و اسب بیدان تا حث از دوسوی جنگ پیوسته شدند و نایزه قتال اشتعال یافت چون آفتاب بزوال آمده هزار تن از سپاه کرج بی سپه لیران سیسی بودند و همچنان لشکر تایلان بخونریزی اشتعال داشتند ناچار مردم کرج خیمه و خراک بگذاشتند و راه فرار پیش گرفتند پس تایلان حکم داد تا اموال و اطفال انجاعت را بحیث تصرف در آورند و آنچه بگرفتند آنرا بلده گزیت نزد دینار سیسی فرستاد و او را از این فتح بزرگ مرده داد و این ظفر نام سیسی را بلند کرد و با بگو بعد از این فتح تایلان آن سه هزار تن را که از مردم متفرقه داشت حکم داد که بر محل از سیسی که تحت فرمان دولت کرج است تا حث و تاراج کنند و از مردم کرج هر که بدست آرند با تیغ بکند و از خود با مردم خویش به سیر کس آمد و آن هزار تن مردم را که از میان سپاه فرار کردند از خراج بلده فرمود در این وقت مردم کرج چنان بر سناک شدند که بلاد و مصاری که از اراضی سیسی سخن نموده بودند خود مستخلص داشتند برای آنکه مردم سیسی طمع در ملک ایشان نیندند و بسم در این وقت فتنه دیگر در کرج روی نمود چنانکه خستین که یکی از مورخین یونانست مرقوم داشته و آن چنان بود که یکی از بزرگان کرج که او را بتونام بود و مالی فراوان بهشتی بی پایان داشت از جمله اور است بزبان تن بنده زر خرید بود در این بسنگام بدان اندیشه شد که منفذ پادشاهی ملک کرج کند و این با وجود امانی شورتی محال مینمود پس برای قتل انجاعت بکشت شد و این نذر انداخت که دختر خود را بشوهر میفرستم و برای جشن عروسی روز بر این منین کرد و امانی شورت را بدان انجمن دعوت کرد تا چون انجاعت حاضر شوند زهر قاتل در میان خویش خورند بقیسه کرده چکی را مقول سازد یکی از مردم او که این را زهر دانسته بود بزرگان شورتخانه را پاکانید و ایشان دعوت اورا اجابت نفرمودند و قاضی القضاات حکم داد که کس از اینکه جشن هرگز نکند و بزرگان شورتخانه بخوان کس متقا مجتمع نشوند بنوعی چون از اینکار رایوس شد و آن را زهرون افتاد بندگان زر خرید خود را با ساز و سلاح تمام برداشته عزیمت شورتخانه کرد که یک ناکاه در انجا در آمده داعیان دولت را از پای در آورد و بر تخت خیمه قرار گیرد بزرگان شورتخانه نیز ساز سپاه کرده با بتوم مصاف دادند و او را شکستید دیگر مجال درنگ برآید بنوماند ناچار با مردم خود فرار کرده بقلعه که در ظاهر کرج است در آمد کس بلده ناری تانیا و دیگر آریا مغرب فرستاد برای آنکه جمعی را با خود متفق کند و امانی شورتخانه را پراکنده سازد و چکس در این سخن با و بسازند و پیروی اورا اختیار کردند و از اینسوی امانی شورتخانه سپاهی عظیم بر آورده کرد و او را فرو گرفتند و جنگ در انداختند تا عاقبه الامرتقه و غلبه قلعه اورا بدست کرده بنوعی دست بر بسند و او را بکرج در آورده در شورتخانه بعضی کفر بداشتند و سرکنسان حکم دادند تا نخست دیدگان او را بکنند و پانهایش را در بسم کشند و از آن پس تنش را پاره پاره کرده از دروازا چا و بکشند و از خویش آن و پیوستگان و زنان و اطفال او را خواه گناه کار خوا

در این جنگ کس از سپاه کرج نماند و همه کس را کشتند و از اموال و اطفال آنرا بگرفتند و از کرج فرستادند و در این وقت کس از سپاه کرج نماند و همه کس را کشتند و از اموال و اطفال آنرا بگرفتند و از کرج فرستادند